



راه ناهموار و پرپیچ و خم تحولات اجتماعی

مرکب اصلاحات را وارونه سوار نشوید!

ایران انتظار نباشد، اما از او که الفبای سیاست و علم مبارزه اجتماعی را در حزب توده ایران آموخته این انتظار می‌رود. در صورت ارائه چنین تعریفی روشن می‌شد که جنبش تحول خواهی کنونی در کشور ما اصلاحات از بالا نیست. «اصلاحات از بالا» در واقع به مجموعه‌ای از رفرم‌ها و تغییرها اطلاق می‌شود که قدرت و اقتدار حاکم بر سر انجام آن «در بالا» به تفاهم رسیده است. شاید نمونه بارز آن آغاز دهه ۴۰ و تثبیت نظام شاهنشاهی پس از کودتای ۲۸ مرداد باشد که علی‌امینی با همین هدف به میدان آمد و بعد از برکناری او نیز خود شاه مدعی ادامه اصلاحاتی شد که توسط امینی اعلام شده بود. نام آن را هم بعدها گذاشت «انقلاب سفید»!

در حالی که در جنبش تحول خواهی کنونی در ایران تنها چیزی که وجود ندارد تفاهم در بالاست؛ در نتیجه چگونه نام این جنبش، «اصلاحات از بالا» می‌تواند باشد؟ اینکه بخشی از قدرت حاکمه زیر فشار جنبش مردم و نه به خواست طبقه حاکم به دست طرفداران اصلاحات افتاده به معنای آن نمی‌تواند باشد که تحولات مورد خواست مردم، مورد خواست و تفاهم مجموع نیروهای حاکم و در نتیجه اصلاحات از بالاست.

۲- سرنوشت لوایح دوگانه خاتمی؛ امیرخسروی مدعی است که دو لایحه خاتمی آخرین امید و تیر ترکش اصلاحات بوده و چون به تصویب نرسیده پس دیگر «شمع سحر اصلاح طلبان» خاموش شده است. اما تصور اینکه سرنوشت جنبش اصلاحات در جامعه ما با موانع عظیمی که در برابر آن قرار دارد می‌تواند یا می‌توانست با لوایح خاتمی روشن شود بسیار ابتدایی و به معنای عدم درک مضمون واقعی جنبش تحول خواهی کنونی ایران است. نه تصویب این لوایح هیچ‌گاه به معنای پیروزی اصلاحات می‌بود و نه عدم تصویب آن می‌تواند به مفهوم شکست

در نهایت جبهه‌ی جمهوری خواهی خارج از کشور ببیوندند. آن هم در شرایطی که هنوز کسی نمی‌داند این انتخابات اصولاً به چه شکل و در چه شرایطی برگزار خواهد شد. نوشته امیرخسروی نه به دلیل قدرت و استحکام استدلال‌های آن، بلکه از آن رو که نمونه‌ای بارز از [...] و تناقض‌گویی مبلغان پیشگام تحریم انتخابات است، سزاوار بررسی بیشتر است.

اصلاحات از بالا

امیرخسروی به بهانه‌ی دو مقاله از علی‌رضا علوی تبار و حمیدرضا جلالی‌پور به دنبال «چه باید کرد» است که به گفته‌ی وی «امروز بر سر زبان‌هاست». برای یافتن پاسخ چه باید کرد به نظر او، لازم است وضعیت امروز را شناخت و امیرخسروی این وضعیت را چنین ترسیم می‌کند:

«بارد لوایح دوگانه محمد خاتمی، آخرین امید و شمع سحر اصلاح طلبان درون حاکمیت، برای به راه انداختن کشتی به گل نشسته «اصلاحات از بالا» به خاموشی گرایید. شکست این تجربه و تلاش، چنان عیان است که حاجت به بیان و استدلال نیست». در آنچه امیرخسروی به عنوان «وضعیت امروز» ترسیم می‌کند دو مفهوم و ادعای قابل بحث وجود دارد.

اول: تعبیر جنبش دوم خرداد به «اصلاحات از بالا»،
دوم: این ادعا که لوایح دوگانه خاتمی آخرین امید و شمع سحر اصلاح طلبان بوده و چون این دو لایحه به تصویب شورای نگهبان نرسیده، اصلاحات چنان شکستی خورده که عیان است و حاجت به بیان و استدلال نیست.

۱- اصلاحات از بالا؛ امیرخسروی جنبش کنونی برای تحولات و اصلاحات در ایران را به اصلاحات از بالا تعبیر می‌کند، بدون آنکه مفهوم اصلاحات از بالا را روشن کند. امری که شاید از نورسیده‌های جنبش چپ

دوره چهار ساله مجلس ششم به پایان می‌رسد و انتخابات مجلس هفتم، پیش روی همه احزاب و سازمان‌های نگران آینده ایران قرار گرفته است. مخالفان اصلاحات، که شش سال در برابر دولت خاتمی و مجلس ششم و در نهایت امر، در برابر اصلاحات مقاومت کرده‌اند، اکنون عزم خود را برای پیروزی در این انتخابات جزم کرده‌اند. همه نقشه آنها، بیرون کردن اصلاح طلبان از سنگر مجلس است. آنان به ظاهر از شرکت مردم در انتخابات دفاع می‌کنند، اما در باطن و در تمام طرح‌هایی که به اجرا می‌گذارند، هدفشان ناامید ساختن مردم، خانه نشینی آنان و بیرون کشیدن نامزدها و نمایندگان خود از درون صندوق‌هاست.

طیف طرفدار تحریم آشکار این انتخابات، که با ظاهری چپ، عمدتاً در خارج از کشور حضور دارد نیز با تحلیل‌های گوناگون به میدان آمده است. دشواری‌ها و موانع پیش روی جنبش اصلاحات در آن بخش از اصلاح طلبان داخل کشور که در این سال‌ها لنگ لنگان خود را به دنبال مبارزه برای اصلاحات کشانده بودند تأثیر خود را گذاشته و به این ترتیب تردیدها نسبت به امکان تحولات در داخل و امیدها به خارج کشور افزایش یافته است.

کنگره شتابزده [...] که بر حسب ظاهر اتخاذ مشی تحریم انتخابات را نگیزه اساسی آن بوده است بازتابی از این وضع است. نمونه دیگر را می‌توان در مواضع بابک امیرخسروی بنیانگذار حزب دموکراتیک مردم ایران مشاهده کرد که به نوع و شکلی دیگر همین اندیشه را دنبال می‌کند.

بابک امیرخسروی در مقاله‌ای سراسر ابهام و تناقض نشر یافته در ماهنامه آفتاب مهر ماه ۱۳۸۲ سرانجام به آنجا می‌رسد که به طرفداران اصلاحات توصیه می‌کند که با تحریم انتخابات به صفوف اپوزیسیون و

امیرخسروی این موضوع را مشخص نمی‌کند که اگر اصلاح طلبان با داشتن بخشی از حاکمیت نتوانند کاری از پیش ببرند جبهه‌ی خارج از کشور با اتکا به چه چیز و چه نیرویی می‌تواند کاری از پیش ببرد این راهکارها علاوه بر تناقض‌گویی‌های بیپای پیانگر این نکته نیز هست که در وری ظاهر حمایت و پشتیبانی از جنبش اصلاحات در داخل رویای تشکیل آلترناتیو دموکراتیک در خارج از کشور است

اصلاحات تلقی شود.

لوايح خاتمی، در واقع امر چه چیز را نشان می‌داد و یا می‌دهد؟ لوايح خاتمی نشان داد و می‌دهد که درست به دلیل آنکه جنبش تحول‌خواهی کنونی در ایران، اصلاحات از بالا نیست، طرفداران اصلاحات در حاکمیت نتوانستند با مخالفان اصلاحات از جمله بر سر دو مسئله مهم اختیارات رییس‌جمهور و نحوه‌ی انتخابات مجلس به «تفاهم در بالا» دست یابند. در حالی که اگر اصلاحات امری هدایت‌شده در بالا بود، اساساً به وجود چنین تفاهم و طرح لوايح نیاز نبود؛ اتفاقاً در نبود و فقدان تفاهم در بالا و بی‌پایه بودن اصلاحات از بالاست که محمد خاتمی این دو لایحه را به عنوان یک تاکتیک و یک وسیله برای فشار به مخالفان اصلاحات مطرح کرد. اکنون آیا می‌شود گفت به دلیل عدم تصویب این دو لایحه معلوم شده که کل اصلاحات ناکام شده است؟ به هیچ وجه؛ لوايح محمد خاتمی تنها می‌توانست نقش معینی در مبارزه سیاسی به سود اصلاحات داشته باشد و این نقش را هم تا حدود معینی داشت. این لوايح؛

الف در صف طرفداران اصلاحات که در آن زمان درگیر مسئله تعیین خط‌مشی بود، نوعی هماهنگی به وجود آورد، ب تلاش مخالفان اصلاحات را برای ایجاد تفرقه در صفوف جبهه‌ی دوم خرداد تا حدود زیادی خنثی کرد، پ ادعای حمایت جبهه‌ی راست از خاتمی را افشا کرد، ت صف واحد جبهه‌ی اصلاحات از شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت، [...] گرفته تا مؤتلفه و انصار و [...] را در برابر اصلاحات به مردم نشان داد.

اینکه این لوايح تصویب نشد، حتی به معنای شکست طرح لوايح به عنوان یک تاکتیک نبود و نیست چه رسد به آنکه بخواهیم شکست اصلاحات را از آن نتیجه بگیریم.

درست همین شیوه استدلال است که مدعی است مثلاً مجلس ششم هیچ کار نکرده و ناکام مانده است. برای اینان عدم تصویب طرح ممنوعیت شکنجه، یا تغییر قانون مطبوعات، یا برابری حقوق زنان و مردان، یا تعیین جرم سیاسی، حضور هیأت منصفه در دادگاه و... به معنای پیروزی شورای نگهبان و شکست مجلس است و نه پیروزی در عریان ساختن ماهیت

مخالفان اصلاحات. به همین دلیل هم هست که نمی‌توانند درک کنند چرا و به چه دلیل و با پذیرش چنین هزینه‌ی رسواکننده‌ای می‌خواهند مجلس را از چنگ اصلاح‌طلبان درآورند. طبعاً چون چنین درکی ندارند، اعتباری هم برای حمایت از مجلس و بسیج مردم در حمایت از مجلس قائل نیستند. مسئله به همین سادگی و در عین حال بغرنجی است.

کار بزرگی که مجلس ششم انجام داد، دقیقاً مطرح کردن همین‌گونه طرح‌ها بود. این دستاورد که امروز جبهه‌ی راست تا این اندازه (حتی پیش‌بینی از کف دادن بخشی از آرای سنتی خود) پایگاه خود را در جامعه از دست داده از روی هوا و مقاله‌نویسی در خارج از کشور به دست نیامده است. همین طرح‌ها و لوايح بود که شورای نگهبان و حامیان آن را در جبهه‌ی راست، از جمله به عنوان منع مخالفان شکنجه، حقوق زنان، انتخابات آزاد، طرفداران سرکوب و زندان، مخالفان آزادی مطبوعات و عقیده و بیان و در نتیجه فاقد منطق و سخن قابل دفاع به مردم معرفی کرد.

در این شرایط آیا درست است که شکست سیاسی و اخلاقی شورای نگهبان و حامیان آن در برابر مجلس ششم را برعکس، به عنوان شکست مجلس و اصلاحات و اصلاح‌طلبان معرفی کرد؟ همین نقش را ابتکار محمد خاتمی در ارائه لوايح دوگانه نیز داشت.

در آن ماجرا، مسئله‌ی اصلی نه تصویب یا عدم تصویب این لوايح بلکه آن روندی است که در درون آن، این لوايح می‌توانست تصویب بشود یا نشود. یعنی آن مبارزه‌ی فکری و سیاسی که بر سر این لوايح درگرفت، آن جبهه‌بندی‌هایی که در حمایت یا مخالفت با آن به وجود آمد و تجربه و شناخت مردم را از حکومت و مناسبات قدرت و موانع اصلاحات افزایش داد. آنچه اتفاقاً جنبش تحول‌خواهی در ایرا ن بدان نیاز دارد، ابتکاری از این دست است و اگر انتقادی به اصلاح‌طلبان به اصطلاح حکومتی وارد باشد، آن است که می‌توانستند از فرصتی که در حاکمیت داشتند و دارند بیشتر برای طرح چنین ابتکاراتی استفاده کنند. والا تا توازن نیروها در حاکمیت و بر اثر فشار سنگین مردم بر هم نخورد،

حتی با تصویب این نوع لوايح نیز جناح راست غاصب قدرت ناچار به عقب‌نشینی نخواهد شد، همچنان که در برابر اصول مدافع دموکراسی در قانون اساسی عقب‌نشینی نکرده و نمی‌کند؛ همچنان که در سال‌های اول تأسیس جمهوری اسلامی بر اثر فشار انقلابی جامعه ناچار به عقب‌نشینی در برابر آن بود.

بنابراین، پایه ساخته‌های امیرخسروی که جنبش تحول‌خواهی در ایران را «اصلاحات از بالا» و آن را در نتیجه رد لوايح خاتمی، شکست خورده می‌بیند، بسیار سست‌تر از آن است که بتواند بنای مستحکمی را روی خود برپا سازد و به همین دلیل هم از سوی ممیزی دقیق جناح راست روی مطبوعات، ایرادی به انتشار این نوع مقالات مأیوس‌کننده در داخل کشور گرفته نمی‌شود.

اتفاقاً ادامه نوشته بایک امیرخسروی همین را دقیق‌تر نشان می‌دهد.

هدف اصلاحات و راه مسالمت‌آمیز

امیرخسروی در ادامه می‌کوشد به این پرسش پاسخ دهد که «چه چیزی به شکست انجامیده»؛ او با اشاره به «ناکامی دوم خردادی‌های درون حاکمیت» می‌پرسد «آیا جنبش اصلاح‌طلبی و به طریق اولی، استراتژی مشی سیاست مسالمت‌آمیز برای آزادی و مردمسالاری شکست خورده و ناکام مانده است؟ پاسخ اصولی من به این پرسش منفی است»، زیرا به گفته‌ی وی «جنبش اصلاحات برای آزادی و مردمسالاری و جمهور مردم، در پهنای کشور، بسیار گسترده‌تر و ژرف‌تر از آن است که بتوان با شکست یک تجربه، در مرحله‌ای از مبارزات ملت ایران، که صد سال است ادامه دارد، از میان برود.» اینکه مضمون جنبش تحول‌خواهی کنونی در ایران را که هدف آن یک سلسله تحولات و تغییرات دموکراتیک و مردمسالارانه و قطع دست واپسگراترین و غارتگرترین بخش حاکمیت است، با راه مسالمت‌آمیزی که این جنبش در مرحله‌ی کنونی برای دستیابی به این خواست‌ها برگزیده است مخلوط کنیم و همسان جلوه دهیم، اشتباهی است که امیرخسروی و بسیاری از اصلاح‌طلبان داخل ایران در آن شریک هستند؛ هر چند انگیزه‌ها و دلایلی متفاوت دارند.

نه علوی تبار و
نه جلالی پور
آنجا که به نیروهای
دموکرات و جمهورخواه
خارج از کشور
اشاره می‌کنند
به هیچ وجه
دچار این تصور
نیستند که
جنبش داخل را
به آلترناتیو
خارج از کشور
پیوند ززند
بلکه بر عکس
آشکارا می‌کوشند که
نیروی
جنبش دموکراسی
و جمهورخواه
خارج از کشور را
در خدمت
جنبش اصلاحات
در داخل کشور
قرار داده
و آنها را
به هوشیاری
برای درک شرایط
و واقعیات
داخل کشور
دعوت کنند
این دو مشی
در تضاد با یکدیگرند
نه در هماهنگی
با هم!

هر جبهه یا تشکل در خارج از کشور زمانی می‌تواند نقش مثبت و مفیدی داشته باشد که امکانات خود را در خدمت پیشبرد مبارزه‌ی مردم در داخل کشور قرار دهد

برای امیرخسروی پیوند زدن جنبش اصلاحات با راه مسالمت‌آمیزی که برگزیده است برای آن است که مبارزات و انقلاب‌های گذشته‌ی مردم ایران و جنبش چپ را تحت عنوان اینکه اصلاح‌گرا یعنی مسالمت‌آمیز و گویا «دموکراتیک» نبوده‌اند نفی کند، اما بخش عمده‌ی اصلاح‌طلبان این جنبش را با جنبه‌ی مسالمت‌آمیز آن تبیین می‌کنند تا به نظر خود بخش متزلزل‌تر مخالفان اصلاحات را متوجه بدیل غیرمسالمت‌آمیز جنبش کنونی و پیامدهای آن سازند. در هر دو مورد البته نتیجه ابهام و اغتشاش فکری است که راه را به جای هدف می‌نشانند و در نتیجه هدف گم می‌شود.

به موجب این نسخه، مردم به جای آنکه آماده باشند تا برای رسیدن به اهداف اصلاحات به راه‌های گوناگون بیاندیشند، باید تنها به یک راه و شیوه بسنده کنند و اگر این راه پاسخ نداد، چاره‌ای برای آنان جز امید بستن به نجات بخشی از خارج نمی‌ماند که از هر راهی که خود می‌داند تکلیف را یکسره کند. درست به دلیل همین اغتشاش فکری ایجاد شده است که هرگاه جنبش اصلاحات با موانعی تازه روبرو می‌شود، به جای آنکه در فکر یافتن راه‌های نوین برای غلبه بر این موانع باشیم و باشیم، ناگهان نگاه‌ها متوجه خارج می‌شود.

سئوال‌های بدون پاسخ

امیرخسروی به این پرسش که آیا جنبش اصلاح‌طلبی و مثنی سیاسی مسالمت‌آمیز شکست خورده است، به قول خود، به طور «اصولی» پاسخ منفی می‌دهد، زیرا به گفته‌ی وی جنبش یکصد ساله‌ی آزادی و مردمسالاری در ایران با شکست یک تجربه از میان نخواهد رفت. اما پاسخ منفی که امیرخسروی به پرسش خود می‌دهد، اساساً پاسخ نیست. گفتن اینکه جنبش اصلاحات برای آزادی و مردمسالاری که صد سال است ادامه دارد با یک شکست، یعنی شکست ادعایی تجربه‌ی دوم خرداد از میان نخواهد رفت، نمی‌تواند پاسخی جدی به پرسشی جدی محسوب شود. معلوم است که در مقیاس تاریخی، جنبش مردم برای اصلاحات و آزادی شکست نخواهد خورد، اما اگر نخواهیم اکنون که به تاریخ نپیوسته‌ایم از پذیرش مسئولیت خود در برابر این جنبش شانه خالی

کنیم، بحث را باید برگردانیم بر سر ماهیت اقتصادی و سیاسی جنبش کنونی مردم ایران، سرنوشت آن و مسئولیت خویش.

این نحوه‌ی پرسش و پاسخ جلوه‌ای از تناقض‌گویی‌های امیرخسروی است؛ و در ضمن چیزی دیگر را نشان می‌دهد و آن اینکه امیرخسروی در ادعای خود در مورد شکست اصلاحات با رد لوایح خاتمی نیز تردید دارد و به همین دلیل به تاریخ و مبارزات صدساله‌ی ملت ایران متوسل می‌شود تا در صورتی که روند حوادث به گونه‌ای دیگر رقم خورد، جایی برای بازگشت و ادعای آنمکه پیش‌بینی‌اش درست از آب درآمد باقی گذاشته باشد و این همان شیوه‌ای است که در انتخابات سال ۱۳۷۶ بسیاری از احزاب و شخصیت‌های سیاسی از جمله بابک امیرخسروی و حزب دموکراتیک مردم ایران با شعار «رأی سفید» در مرحله‌ی اول انتخابات (بنا به ادعای خود به امید کشانده شدن انتخابات به مرحله‌ی دوم) اتخاذ کردند. یعنی هم بودن و هم نبودن، هم رأی دادن و هم ندادن! مانند امروز که هم شکست اصلاحات و هم احتمال شکست نخوردن اصلاحات و...

اما اگر پاسخ «اصولی» امیرخسروی به پندار شکست اصلاحات که خودش دو جمله‌ی قبل مدعی شده بود و حتی حاجت به بیان و استدلال در تأیید آن نمی‌دید منفی است، پس بالاخره تکلیف ما با اصلاحات و شکست ادعایی آن چه می‌شود؟

امیرخسروی توضیح می‌دهد: «به باور من آنچه به بن‌بست رسیده و ناکام مانده است، شکل و نوعی از پیکار سیاسی مسالمت‌آمیز و اصلاح‌طلبانه در شرایط حاکمیت دوگانه‌ی کنونی و با روش‌ها و منش‌های بازدارنده‌ی شناخته شده‌ی اصلاح‌طلبان درون حاکمیت است».

در سخنان امیرخسروی چندین مفهوم و مولفه بسیار کلی و غیرقابل سنجش و مبهم مانده است. از جمله شکل و نوع پیکار سیاسی، حاکمیت دوگانه، روش‌های اصلاح‌طلبان، منش‌های بازدارنده‌ی شناخته شده... که هیچ‌یک از آنها تعریف و مشخص نمی‌شود و در نتیجه این پاسخ را هم از محتوا خالی می‌کند. هر اتفاقی که در آینده بیفتد، امیرخسروی می‌تواند مدعی شود که سخنی درست بر زبان

رانده است. اگر اصلاحات در این مرحله ناکام بماند، مدعی می‌شود آن را پیش‌بینی کرده بوده و اگر نشود، حتماً در «مقیاس تاریخی» حق با او بوده، یا از تغییر «شکل» پیکار یا «نوع» آن ناشی می‌شده یا «حاکمیت دوگانه» جواری دیگر شده یا «روش‌های» اصلاح‌طلبان اصلاح شده یا «منش‌های بازدارنده‌ی شناخته شده» که معلوم نیست یعنی چه؟ تغییر کرده و...

امیرخسروی، مانند بسیاری دیگر اصولاً در پی راه حل نیست، در پی توجیه است. نمی‌خواهد خطر کند و چیزی بگوید که ناگزیر باشد فردا مسئولیت درستی و نادرستی آن را برعهده گیرد، بلکه دنبال آن است که چیزی بگوید که ضمناً آن را رد کرده و نگفته باشد. به همین دلیل هر چه می‌گوید یک جمله بعد آن را به شکلی نقض می‌کند. ادامه‌ی مطلب او به همین شکل به توجیه گذشته و امروز و ضد و نقیض‌گویی به منظور امکان توجیه در آینده اختصاص دارد و هر چه بیشتر می‌کوشد توجیه کند، بیشتر در تناقض فرو می‌رود. اینکه چنین نوشتنی را چه اجباری است؟ از خود ایشان باید پرسید.

توجیه خروج از حاکمیت

پس از ضد و نقیض‌گویی در مورد شکست اصلاحات، او می‌کوشد نظریه‌ی خروج از حاکمیت خود را توجیه کند. وی می‌گوید: «تا تکلیف لوایح خاتمی روشن نبود... شخصاً بر این باور بودم و قویاً از این نظر دفاع می‌کردم که سیاست و رفتار ما در قبال جمهوری اسلامی، می‌باید همسو و هماهنگ با قانونمندی‌های حاکمیت دوگانه باشد». در ادامه‌ی این «خودباوری» به فکر توجیه امروز خود می‌افتد و طبق عادت، گریزی به

صحرائی کربلا می‌زند و می‌نویسد: «چپ ایران در تاریخ معاصر کشور، که خود شاهد آن بودم، دو بار در برخورد و رویکرد با این پدیده‌ی مهم، دچار خطای سخت زیانبار شد. بار اول به هنگام حاکمیت دوگانه در زمان دکتر محمد مصدق و بار دوم به هنگام دولت موقت مهندس بازرگان. هر دو بار خطا کردیم و آزادی را قربانی ملاحظات و حساب‌گری‌های مسکین و من‌درآوردی کردیم. تکرار بار سوم آن دیگر گناه نابخشودنی بود؛ خطای معرفتی در این بود که درک درستی از

آزادی نداشتیم!»

امروز نزدیک بیست سال است که بابک امیرخسروی از «ما» به «من» تبدیل شده، اما هنوز «ما» را نقد می‌کند. او معمولاً وقتی می‌گوید «ما» یعنی «نه من» بلکه دیگرانی که چون امروز من نمی‌اندیشند. «ما» یعنی کسانی که او در گذشته در کنار آنان بوده و آنان امروز در کنار او نیستند. وی عادت دارد نه به نام خودش از اشتباهات خودش، بلکه به نام «ما» از اشتباهات «چپ ایران» سخن بگوید. به همان شکل که در بررسی امروز سخنان ضد و نقیض می‌گوید تا راه را برای توجیه خود در آینده باز گذارد در بررسی دیروز هم بین من و ما تناقض ایجاد می‌کند تا با خراب کردن «ما» دیروز «من» امروز را موجه جلوه دهد. این شیوه ظاهراً نزد امیرخسروی دیگر به یک عادت غیرقابل ترک تبدیل شده و مقاله‌ی اخیر او تصویر کاملی از آن است.

درباره‌ی دولت موقت بازرگان، ماهیت آن، نگرش غالب در آن، ترکیب طبقاتی این دولت و منش و روش آلوده به یأس آن که سرانجام نیز به استعفا‌ی آن انجامید، سخن بسیار است که جای آن در اینجا نیست. دولتی که بنا بر گفته‌ی دکتر ابراهیم یزدی در مصاحبه‌های امسال خود به مناسبت سالگرد تصرف سفارت آمریکا با مطبوعات داخل کشور، بسیار پیش از تصرف سفارت بارها استعفا داده و می‌خواست میدان را ترک کند، چرا که اعتقاد داشت حاکمیت دوگانه است و او نمی‌تواند در حاکمیت دوگانه کار کند و بماند تا حاکمیت را یگانه کند! اتفاقاً حیرت‌آور است، کسانی مانند امیرخسروی که نه دیروز بلکه امروز به این اعتقاد رسیده‌اند که باید از دولت بازرگان دفاع می‌شد (یعنی از «گانه» در برابر یک «گانه» دیگر دفاع می‌شد) نه تنها در حمایت از خاتمی و اصلاح‌طلبان در میدان باقی نمانده و اساساً به میدان نیامده‌اند، بلکه در این سال‌ها به خاتمی توصیه‌ی تکرار همان شیوه و روشی را کرده و می‌کنند که مهندس بازرگان اتخاذ کرد، یعنی ترک میدان!

ما، اگر جای آنهایی بودیم که از اوهام «دفاع از دولت بازرگان در سال ۱۳۵۸» سخن می‌گویند، یواشکی هم شده در خانه و خلوت خود کلاهمان را قاضی می‌کردیم و به خود پاسخ

می‌دادیم: اگر از دولتی که خود تاب نیاورد و رفت و نماند تا بتوان یاری‌اش کرد تا مبارزه را ادامه دهد باید حمایت می‌کردیم، چرا از دولتی که مانده و مبارزه را ادامه می‌دهد، دفاع نمی‌کنیم؟

لابد این پاسخ تاریخی را امیرخسروی برعهده‌ی محسن حیدریان عضو دیگر رهبری حزب دموکراتیک مردم ایران گذاشته که ۲۰ سال دیگر بنویسد: «به باور من باید... دفاع می‌کردیم!»

اگر درسی از گذشته گرفته شده باشد، امروز باید نتیجه‌اش در میدان دیده شود، نه در اوهام پروری‌ها ادعا شود!

خروج یا عدم خروج از حاکمیت

به گفته‌ی امیرخسروی با روشن شدن تکلیف لوایح خاتمی و معلوم شدن شکست اصلاحات، وی به این نتیجه رسیده است که سیاست و رفتار ما دیگر نباید همسو با قانونمندی‌های حاکمیت دوگانه باشد. امیرخسروی توضیح نمی‌دهد منظور از «قانونمندی‌های حاکمیت دوگانه» چیست. از فحوی کلام و توسل او به تاریخ می‌تواند (خوشبینانه) چنین استنباط کرد که چون حاکمیت دوگانه است، احتمالاً باید مانند دوران مصدق یا بازرگان از یکی از طرفین این حاکمیت دفاع می‌کردیم. وی توضیح می‌دهد:

«تا همین اواخر، امیدوار بودیم در صورت رد لوایح دوگانه، اصلاح‌طلبان با خروج سربلند از حاکمیت بتوانند با اعتبار معنوی و محبوبیت بیشتر، پیشاهنگ تشکیل جبهه‌ی گسترده‌ای با مشارکت سایر مولفه‌های آزادی‌خواه و ملیون بیرون از حاکمیت باشند... لذا هوادار نظریه‌ی خروج از حاکمیت بودم... البته حالا دیگر خروج از حاکمیت بسیار دیر و بی‌ثمر است».

چند بار باید مجموع این جملات را با دقت خواند تا به عمق شیوه‌ی وی دست یافت. طبق این سخنان، آقای امیرخسروی، تا زمان عدم رد لوایح بر این نظر بوده که باید مطابق با قانونمندی‌های حاکمیت دوگانه برخورد کرد، ولی آن زمان برعکس طرفدار خروج از حاکمیت بوده و امروز که این لوایح رد شده است ایشان که معتقد بوده در صورت رد لوایح باید از حاکمیت خارج شد، برعکس، دیگر

طرفدار خروج از حاکمیت نیست، چون به گفته‌ی وی «حالا دیگر خروج از حاکمیت بسیار دیر و بی‌ثمر است»؛ همه‌ی این تناقض‌گویی‌ها هم فقط به خاطر آن است که به نحوی خروج از حاکمیتی که هوادار آن بوده است را توجیه کند.

امیرخسروی در ادامه پس از آنکه عمل و حرف دیروز خود را نقض می‌کند و اعلام می‌کند بعد از رد لوایح دیگر طرفدار خروج از حاکمیت نیست و آن را «دیر و بی‌ثمر» می‌داند به محمد خاتمی اشاره می‌کند و می‌نویسد: «همین بودن ایشان در مقام ریاست جمهوری و این چانه‌زنی‌ها و گلیله‌ها و اشغال بخشی از فضای سیاسی کشور، در پیشبرد جنبش آزادی‌خواهی نقش مثبتی داشته است... با تمام کمبدهایش، فکر می‌کنم بهتر است تا پایان بماند» اما هنوز این جمله تمام نشده بر اساس روش خود دوباره سخن خود را نقض می‌کند و می‌نویسد: «به باور من آزادی‌خواهان اصلاح طلب ایران پیش روی خود، راهی جز بستن دفتر امید به حاکمیت دوگانه ندارند؛ باید در فکر و اندیشه‌ی راه حل مستقلى در خارج از حاکمیت بود».

شاید لازم نباشد به آقای امیرخسروی توضیح داد که نه کسی طرفدار حاکمیت دوگانه است و نه کسی به آن امید بسته است. همه‌ی بحث بر سر آن است که چگونه و به سود چه کسی می‌توان و باید حاکمیت دوگانه را یگانه کرد. حاکمیت یگانه‌ی راست و جبهه‌ی ضداصلاحات یا حاکمیت یگانه‌ی جبهه‌ی مدافع اصلاحات و مردمسالاری در مرحله‌ی کنونی؟

بنابراین دو مشی رویاروی هم قرار گرفته‌اند:

- استراتژی جبهه‌ی ضداصلاحات که می‌کوشد به حاکمیت دوگانه خاتمه دهد و حاکمیت را هرچه سریعتر به سود خود یگانه کند،

- استراتژی جبهه‌ی اصلاحات که، برعکس می‌کوشد حاکمیت دوگانه را حفظ کند تا زمانی که بتواند آن را به سود طرفداران اصلاحات یگانه کند. خروج از حاکمیت زمانی که امیرخسروی «قویاً از آن دفاع» می‌کرد به معنای یگانه شدن حاکمیت به سود جبهه‌ی ضداصلاحات و دشمنان دموکراسی و

**امیرخسروی
طوری سخن می‌گوید
که گویی
در ایران
اپوزیسیون
مستقل ملی
ملی مذهبی
و چپ
اصلاً وجود خارجی
ندارد
و به قول خودش
مناسب‌ترین راه
آن است که
دفتر تحکیم وحدت
و اهل مطبوعات
چنین اپوزیسیونی را
برپا کنند
در واقع او
به دنبال
شعبه‌ی داخلی
جبهه‌ی جمهوریخواهی
خارج از کشور
است**

درون جمهوری اسلامی است و نه تضاد میان جمهوری اسلامی و اپوزیسیون». این سخنان البته در آن موقع در اپوزیسیون خارج از کشور ایران تأثیری نداشت و آنان همچنان به دنبال آلترناتیو دموکراتیک خود می‌چرخیدند. اما راه توده از جمله بر اساس این اندیشه که از تحلیل مشخص اوضاع ایران ناشی می‌شد، در دو انتخابات مجلس پنجم و ریاست جمهوری خرداد ۷۶ که آنان را برای سرنوشت ایران تعیین‌کننده تر از تشکیل آلترناتیو دموکراتیک در خارج از کشور می‌دانست، شرکت کرد و به مردم توصیه کرد آرای خود را به سود نامزدهای طرفدار اصلاحات به صندوق بریزند و از توده‌ای‌ها و همه‌ی نیروهای مترقی داخل کشور نیز خواست نه تنها چنین کنند، بلکه مشوق آن در میان مردم باشند.

بعد از دوم خرداد و غافلگیر شدن گروه‌های خارج از کشور تحریم‌کننده‌ی انتخابات، نظریه‌ی مطرح شده در راه توده‌ی اپوزیسیون را در فکر فرو برد، ولی از آنجا که تمایلی به اعلام اینکه این اندیشه نخستین بار در کجا و از طرف چه کسانی مطرح شده است وجود نداشت، به نام نظریه‌ی مرکز ثقل و گرانبگاه و غیره طرح گردید. بابک امیرخسروی و فرخ نگهدار هر دو آن را بلافاصله پس از دوم خرداد اعلام کردند. بعداً سعید برزین نتیجه تحقیق خود در مورد جناح بندی سیاسی در ایران را به همین موضوع اختصاص داد و با اشاره به انتخابات خرداد ۷۶ یادآور شد که «انتخابات دوم خرداد ثابت کرد... که نیروهایی که در تعیین سرنوشت سیاسی موثر بودند عمدتاً در «داخل» نظام حضور داشتند و نیروهای خارج از نظام نقش اندک و چه بسا بی تأثیری را ایفا می‌کردند. در این شرایط، مبارزه میان نیروهای داخل نظام با نیروهای خارج از نظام موجب تحول نشد بلکه مبارزه میان خود جناح‌های داخل نظام بود که به تغییر و تحول انجامید.» (جناح بندی سیاسی در ایران از دهه‌ی ۱۳۶۰ تا دوم خرداد ۱۳۷۶، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۷، ص ۸۹)

اما، واقعیت این است که امیرخسروی نظریه‌ی مرکز ثقل را هم دستکاری می‌کند و نخست مرکز ثقل را از درون جامعه به درون حاکمیت می‌برد تا آن را دوباره به عنوان یک

۵۷، استعفای سران نظامی، اعلام بی‌طرفی ارتش و... آن چیزهایی که باید از گذشته آموخت اینهاست نه توهم حمایت از دولت بازرگان یعنی دفاع از آزادی، آن هم در سال ۵۸ که گسترده‌ترین آزادی‌ها در جامعه‌ی ایرا ن برقرار بود، آنچنان که به نام چریک فدایی به سفارت آمریکا لشکرکشی شد و مطبوعات خیلی دموکرات شده‌ای نظیر «پیغام امروز» به سردبیری «رضا مرزبان» و یا فکاهی‌نامه‌ی «آهنگر» به سردبیری منوچهر محجوبی که اولترا رادیکال منتشر می‌شدند و چشم دیدن حزب توده‌ی ایران را هم در عرصه‌ی سیاست کشور نداشتند، «مثلث بیق» (بنی صدر، یزدی و قطب زاده) را کشف کرده و مرتب درباره‌ی آن می‌نوشتند و یا داستان گریه‌نره را برای خوانندگان خود شرح می‌دادند؛ نه تنها اسناد، بلکه شاهدان آن ماجراجویی‌ها و چپ‌نمایی‌ها هنوز زنده‌اند؛ بپرسید تا برایتان شرح بدهند چگونه راه ارتجاع را برای سلطه بر قدرت هموار کردند. چه چیز به امیرخسروی نشان داده بود یا نشان داده است که جنش دیروز در مرحله‌ی خروج از حاکمیت بود و یا امروز هستیم؟ افسوس امیرخسروی که گویا او دیروز طرفدار خروج از حاکمیت بود، ولی چون به موقع این کار انجام نشد اکنون دیگر دیر شده است، خطایی است فاحش‌تر و توجیهی است غیرقابل دفاع تر از نفس حمایت بی‌موقع وی از اندیشه‌ی خروج از حاکمیت.

مرکز ثقل در کجاست؟

امیرخسروی در توجیه «بستن دفتر امید به حاکمیت دوگانه» به نظریه‌ی «مرکز ثقل» متوسل می‌شود و در تناقضاتی عمیق تر فرو می‌رود. به گفته‌ی وی، ضرورت پایان امیدواری به حاکمیت دوگانه از آنجا ناشی می‌شود که «مرکز ثقل جنبش اصلاحات در حال انتقال از حاکمیت دوگانه به بیرون از آن و به درون جامعه است.»

تا آنجا که به تاریخچه‌ی نظریه‌ی موسوم به مرکز ثقل مربوط می‌شود، این نظریه نخستین بار به شکل دقیق خود در راه توده، بهمن ماه ۱۳۷۴ مطرح شد. در آن زمان که اپوزیسیون سرگرم تشکیل آلترناتیو دموکراتیک در خارج از کشور بود، راه توده با تحلیل اوضاع داخلی ایران اعلام کرد که «تضاد عمده و تعیین‌کننده‌ی سرنوشت ایران تضاد

مردمسالاری بود و اقدامی بود کاملاً انفعالی و نادرست که پیامدهای آن را می‌توان در نتیجه‌ی انتخابات شوراها دید. اینکه امیرخسروی دچار چنین اشتباه بزرگی شد که در آن زمان از خروج از حاکمیت دفاع می‌کرد و در واقع راه را برای یگانه شدن حاکمیت به سود راست هموار می‌کرد، شاید به قول خودش ناشی از خطای معرفتی است و هنوز «درک درستی از آزادی» ندارد. اما این نخستین بار نیست. به هنگام انتخابات دوم خرداد ۷۶ امیرخسروی از مردم خواست که به خاتمی رأی ندهند و رأی سفید بدهند. اجابت این خواست به معنای پیروزی ناطق نوری بود. امروز امیرخسروی از خاتمی ستایش می‌کند که با بودنش و ماندنش فضا را باز کرده است. آیا دیروز، آن موقع که امیرخسروی از مردم خواست به خاتمی رأی ندهند، یاد اشتباه «چپ ایران» نبود؟ چرا گناه به قول خودش «نابخشودنی» را در سال ۱۳۷۶ دوباره تکرار کرد؟ آیا همچنان در سال ۱۳۷۶ دچار خطای معرفتی بود و درک درستی از آزادی نداشت؟ یا اینکه در انتقادی که از گذشته‌ی چپ ایران می‌کرد، جدی و صادق نبود و در نتیجه نمی‌توانست واقعاً از آن درس بیاندوزد؟

واقعیت آن است که وی تمایلی به انتقاد از دیدگاه‌های خود ندارد و به همین دلیل هیچ‌گاه موضع کاملاً نادرست خود را در انتخابات ۱۳۷۶ جداً نقد نکرد و بی‌دلیل نیست که او ناگزیر است در هر بزنگاه تازه این جنبش اشتباه خود را تکرار و تکرار کند. طرح بی‌موقع خروج از حاکمیت، تکرار همان خطای نابخشودنی رأی سفید انتخابات ۱۳۷۶ بود؛ همان طور که امروز ادعای ضرورت بستن دفتر امید به حاکمیت دوگانه ادامه‌ی همان اشتباه است.

اما خروج داوطلبانه از حاکمیت که در مرحله‌ی کنونی به معنای یگانه شدن حاکمیت به سود جبهه‌ی ضداصلاحات و مردمسالاری است، زمانی دارای حداقل توجیه می‌بود که حاکمیت دیگر حاکمیت نباشد، یعنی قدرت در دست آن، فاقد قدرت واقعی باشد و در مرحله‌ای قرار گرفته باشد که شمارش معکوس سقوط آن آغاز شده باشد. نگاه کنید به استعفای نمایندگان مجلس شاهنشاهی در سال

امیرخسروی توضیح نمی‌دهد حاکمیت دوگانه چرا آنجا که به خاتمی مربوط می‌شود مفید است اما در مورد بقیه‌ی اصلاح‌طلبان نامفید

واقعه و تحول تازه که گویا او کشف کرده، از درون حاکمیت به درون جامعه انتقال دهد و بگوید: «مرکز ثقل جنبش اصلاحات در حال انتقال از حاکمیت دوگانه به بیرون از آن و به درون جامعه است.»

اما، باز هم حقیقت این است که حاکمیت دوگانه خود بازتابی از وجود جنبش اصلاحات در درون جامعه است. گفتن اینکه مرکز ثقل جنبش اصلاحات در حال انتقال از درون حاکمیت دوگانه به درون جامعه است هیچ معنایی ندارد. هر دوی اینها اشکال مختلف یک جنبش هستند. بدون وجود جنبش اصلاحات در جامعه اصلاً چیزی به نام حاکمیت دوگانه وجود نداشت و نمی توانست به وجود بیاید. آشکارسازی هر چه بیشتر و تشدید هر چه کامل تر حاکمیت دوگانه، دستاورد و در واقع بزرگترین دستاورد جنبش اصلاحات درون جامعه تا به امروز بوده است.

رویکرد به خارج از کشور

از این ادعا که گویا مرکز ثقل جنبش اصلاحات در حال انتقال از حاکمیت دوگانه به درون جامعه است، امیرخسروی دو نتیجه می گیرد: یک توجه به خارج، دوم تحریم انتخابات مجلس هفتم.

امیرخسروی ظاهراً «جامعه» را خارج از کشور می داند، زیرا بلافاصله پس از طرح نظریه ی خود و آنجا که می خواهد «راه های برون رفت» از این وضع را نشان دهد به سراغ تشکیل جبهه ی جمهوری خواهی در خارج از کشور می رود و می نویسد: «برای برون رفت از آچمز کنونی، طیف گسترده ای از جمهوری خواهان... در خارج از کشور، در بیانیه ی ۲۵ اردیبهشت ماه ۱۳۸۲، تحت عنوان: «برای اتحاد جمهوری خواهان ایران»، همه ی نیروهای آزادی خواه کشور را برای همگامی و هماهنگی و ایجاد یک جنبش گسترده ی دموکراتیک دعوت کرده اند.»

از نظر ما، اینکه طیف گسترده ای از جمهوری خواهان خارج از کشور بکوشند یک جنبش گسترده ی دموکراتیک ایجاد کنند، فی نفسه اقدامی است که می تواند مثبت باشد به شرط آنکه درک درستی از امکانات، محدودیت ها و وظایف هر جبهه ای که در خارج از کشور تشکیل می شود، وجود داشته

باشد. هر جبهه یا تشکل در خارج از کشور زمانی می تواند نقش مثبت و مفیدی داشته باشد که امکانات خود را در خدمت پیشبرد مبارزه ی مردم در داخل کشور قرار دهد. ولی می دانیم که همه ی دیدگاه ها در درون جبهه ی جمهوری خواهان خارج از کشور را به آترناتیو مورد حمایت غرب در برابر، در رقابت یا در همکاری با سلطنت تبدیل کند. نظریه ی امیرخسروی اکنون به این دیدگاه به شدت نزدیک شده و هر چند مبارزه در داخل را نفی نمی کند، اما با ادعای اینکه دفتر امید به حاکمیت دوگانه را باید بست، یا مرکز ثقل مبارزه در حال تغییر است و نتایجی که از آن می گیرد، عملاً در خدمت دیدگاه مذکور قرار دارد.

در همین چارچوب امیرخسروی به ارائه راه حل پرداخته و می نویسد: «به نظر من، در اوضاع و احوال کنونی کشور، شاید مناسب ترین راه این باشد که ابتکار عمل ایجاد یک اپوزیسیون مستقل خارج از حاکمیت را اهل مطبوعات که رکن چهارم جمهوریت است و تشکل های سیاسی نظیر «دفتر تحکیم وحدت» که نسبتاً استوارترین و منسجم ترین تشکل سیاسی موجود کشور است، همراه با شخصیت های سیاسی فرهنگی منفرد که از اعتبار و محبوبیت مردمی برخوردارند، برعهده بگیرند.»

امیرخسروی طوری سخن می گوید که گویی در ایران اپوزیسیون مستقل ملی، ملی مذهبی و چپ اصلاً وجود خارجی ندارند و به قول خودش «مناسب ترین راه» آن است که دفتر تحکیم وحدت و اهل مطبوعات چنین اپوزیسیونی را برپا کنند. در واقع آنچه امیرخسروی به دنبال آن است، اپوزیسیون مستقل از حاکمیت نیست که هم اکنون هم وجود دارد، بلکه تشکیل شعبه ی داخلی جبهه ی جمهوری خواهی خارج از کشور است و امیدوار است دفتر تحکیم وحدت و بخشی از اهل مطبوعات این نقش را برعهده گیرند. اینکه امیرخسروی بخواهد، جبهه ی جمهوری خواهی خارج از کشور در ایران شعبه و هوادارانی داشته باشد، البته ایرادی ندارد، اما نه به این بها که اصلاحات شکست خورده اعلام شود، وجود حاکمیت دوگانه یا تأثیر آن نفی شود، اپوزیسیون واقعاً موجود مستقل از حاکمیت به کلی نادیده

گرفته و حذف شود، اصلاح طلبان حکومتی به ترک سنگرهای خود در حکومت دعوت شوند، ضرورت تحریم انتخابات مجلس اعلام شود و...

ناگفته پیداست که امیرخسروی دقیقاً به همانجا بازگشته است که فداییان اکثریت در کنگره ی اخیر خود به آن سو رفته اند، یعنی ادامه ی شرط بندی قدیمی بر روی ناکام ماندن اصلاحات و در نتیجه قوت گرفتن مجدد رویای آترناتیو دموکراتیک مورد حمایت غرب در خارج از کشور. اما او چون می داند حرفش در میان هواداران اصلاحات در حکومت و اپوزیسیون مستقل از حکومت تأثیر چندانی ندارد؛ این است که صاف و ساده آنان را نفی می کند و به زبان بی زبانی به دفتر تحکیم وحدت و اهل مطبوعات از قبیل علی رضا علوی تبار و حمیدرضا جلایی پور توصیه می کند که اگر می خواهند آینده ای داشته باشند، امید خود را از حاکمیت دوگانه و اصلاح طلبان به اصطلاح حکومتی و اپوزیسیون داخلی مستقل از حاکمیت ببرند و به شعبه ای از «آترناتیو» آینده دار خارج از کشور تبدیل گردند؛ این، آن درسی است که ظاهراً امثال ایشان از گذشته ی تاریخی یکصد ساله ی جنبش آزادی خواهی و مردمسالاری گرفته اند!

تحریم انتخابات

نتیجه ی طبیعی که امیرخسروی از همه ی این مقدمات می گیرد آن است که باید انتخابات مجلس هفتم را از هم اکنون تحریم کرد. وی تا آنجا پیش می رود که خواهان پیوستن جبهه ی مشارکت و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی به اپوزیسیون بیرون از حاکمیت می شود و با اشاره به این دو تشکل سیاسی می نویسد:

«آیا وقت آن نرسیده است که این احزاب تکلیف خود را روشن کنند و بدون فوت وقت، با تحلیل اوضاع و بن بست کنونی با اعلام انصراف از شرکت در انتخابات صریحاً خود را در طیف اپوزیسیون بیرون از حاکمیت قرار بدهند؟»

او توضیح نمی دهد به چه دلیل، اگر گروهی انتخابات را تحریم کرد در طیف اپوزیسیون خارج از حاکمیت قرار می گیرد. مگر همه ی شرکت کنندگان در انتخابات بخشی و اجزایی از درون حاکمیت هستند که

این نکته روشن نیست که اگر جبهه ی مشارکت و مجاهدین انقلاب اسلامی فوراً از حاکمیت خارج شوند تکلیف وزرای شان در دولت چه می شود آنها هم باید استعفا دهند؟

جلوه‌ای از تناقض‌گویی‌های پیاپی بابک امیرخسروی است، بیانگر این نکته نیز هست که در ورای ظاهر حمایت و پشتیبانی از جنبش اصلاحات در داخل، چنانکه گفته شد رویای تشکیل آلترناتیو دموکراتیک در خارج از کشور است که با سرعت به صحنه بازگشته است و نظرهای علی‌رضا علوی تبار و حمیدرضا جلالی‌پور از این رو مورد توجه آقای امیرخسروی قرار گرفته است که از درون این نظرات دورنمای تحقق چنین رویایی را حدس زده‌اند. در حالی که نه علوی تبار و نه جلالی‌پور، آنجا که به نیروهای دموکرات و جمهوریخواه خارج از کشور اشاره می‌کنند به هیچ وجه دچار این تصور نیستند که جنبش داخل را به آلترناتیو خارج از کشور پیوند زنند، بلکه برعکس آشکارا می‌کوشند که نیروی جنبش دموکراسی و جمهوریخواه خارج از کشور را در خدمت جنبش اصلاحات در داخل کشور قرار داده و آنها را به هوشیاری برای درک شرایط و واقعیات داخل کشور دعوت کنند؛ این دو مشی در تضاد با یکدیگرند نه در هماهنگی با هم!

شاید بتوان چند راهکار مشخص را تا حدودی استنباط کرد: باقی ماندن خاتمی در حاکمیت، خروج بقیه‌ی اصلاح‌طلبان از حاکمیت، تحریم انتخابات مجلس هفتم، پیوستن به جبهه‌ی جمهوریخواهی خارج از کشور. امیرخسروی توضیح نمی‌دهد حاکمیت دوگانه چرا آنجا که به خاتمی مربوط می‌شود مفید است، اما در مورد بقیه‌ی اصلاح‌طلبان نامفید؛ این نکته نیز روشن نیست که اگر جبهه‌ی مشارکت و مجاهدین انقلاب اسلامی فوراً از حاکمیت خارج شوند تکلیف وزرای شان در دولت چه می‌شود، آنها هم باید استعفا دهند؟ در این صورت، اگر کابینه‌ی خاتمی که همه‌ی اعضای آن جزو مخالفان اصلاحات باشند چه نقش مثبتی می‌تواند داشته باشد؟ او، این موضوع را نیز مشخص نمی‌کند که اگر اصلاح‌طلبان با داشتن بخشی از حاکمیت نتوانند کاری از پیش ببرند، جبهه‌ی خارج از کشور با اتکا به چه چیز و چه نیرویی می‌تواند کاری از پیش ببرد. این راهکارها علاوه بر آنکه

با تحریم آن جزو اپوزیسیون بیرون از حاکمیت شوند؟ اینکه جبهه‌ی ضداصلاحات بکوشد احزابی نظیر مشارکت یا مجاهدین انقلاب اسلامی را از حاکمیت بیرون کند و به قول امیرخسروی در طیف اپوزیسیون خارج از حاکمیت قرار دهد، کاملاً قابل فهم است و می‌بینیم که با چه شدتی این طرح به صورت توطئه‌های پیاپی و از جمله ملحد اعلام کردن هاشم آقاچاری عضو شورای رهبری این سازمان پیش برده می‌شود و بانگ آن از گلو امثال 1...1 بیرون می‌آید. پافشاری شورای نگهبان بر ندادن هرگونه امتیازی در مورد نظارت استصوابی در واقع درست با همین هدف بیرون کردن و قرار دادن این گروه‌ها در طیف اپوزیسیون بیرون از حاکمیت است. اما امیرخسروی این را توضیح نمی‌دهد که چرا خود اینان نیز باید طرفدار این باشند که «تکلیفشان روشن شود» و سریعاً از حاکمیت اخراج شوند!

سرانجام بحث

از این همه حدیث و حکایت و سخنان ضد و نقیض امیرخسروی

از سخنان
ضد و نقیض
امیرخسروی
شاید بتوان
چند راهکار مشخص را
استنباط کرد
باقی ماندن
خاتمی در حاکمیت
خروج بقیه‌ی
اصلاح‌طلبان
تحریم انتخابات
پیوستن به جبهه‌ی
جمهوریخواهی
خارج از کشور

فرم اشتراک ماهنامه آفتاب

نام و نام خانوادگی: سن:
 شرکت یا مؤسسه:
 تاریخ شروع اشتراک: از شماره:
 آدرس و تلفن مشترک:

| حق اشتراک | سه ماهه | شش ماهه | سالانه |
|---------------------------|--|------------|------------|
| ایران | ۲۲۰۰۰ ریال | ۴۳۰۰۰ ریال | ۸۵۰۰۰ ریال |
| حق اشتراک | نوع اشتراک | سه ماهه | شش ماهه |
| آمریکا، کانادا و خاور دور | اشخاص، دانشگاه‌ها، کتابخانه‌ها، دانشجویان و اساتید | ۲۲ دلار | ۴۰ دلار |
| | شرکت یا مؤسسه | ۳۰ دلار | ۵۵ دلار |
| اروپا و خاورمیانه | اشخاص، دانشگاه‌ها، کتابخانه‌ها، دانشجویان و اساتید | ۱۶ دلار | ۳۰ دلار |
| | شرکت یا مؤسسه | ۲۴ دلار | ۴۵ دلار |

نام، نام خانوادگی و تلفن نماینده مشترک مقیم خارج:

مقتضیان می‌توانند مبلغ حق اشتراک خود، برای مدت مورد درخواست را به حساب شماره ۱۷۵۴ بانک صادرات شعبه برج سپهر (قابل پرداخت در کلیه شعبت سراسر کشور) به نام عباسی سحرخیز واریز و اصل فیش بانکی را همراه با فرم اشتراک به نشانی: تهران صندوق پستی شماره ۱۳۳۹۵۴۳۱ ارسال کنند.

تلفن اشتراک: ۸۴۰۱۱۱۴

دانشجویان، طلاب و اساتید دانشگاه و حوزه‌ها یا ارائه‌کبی مدارک لازم می‌توانند از ۲۰ درصد تخفیف برخوردار شوند.
 مدیران مسئول، سردبیران و روزنامه‌نگاران یا ارائه‌کبی مدارک لازم می‌توانند از ۳۵ درصد تخفیف برخوردار شوند.